

تشیع

نخستین اثر تحقیقی دو قرن گذشته اروپا در باره تشیع، کتاب «احزاب سیاسی - مذهبی اوپوزیسیون در اسلام کهن» Die religiös-politischen Oppositionsparteien im alten Islam نوشته J. Wellhausen در برلین منتشر شد و به پژوهشگر آلمانی است که در سال ۱۹۰۱ در برلین منتشر شد و به ارزیابی اولین شکل گیریهای دو جنبش مذهبی شیعه و خوارج علیه اسلام سنتی تسنن اختصاص داشت. تنها ارزیابی جالب دیگری که در ارتباط با تشیع در سالهای پیش از آن منتشر شده بود، مقاله ای از I. Goldziher با عنوان Beiträge zur litteraturgeschichte der Schi'a und der Sunnitischen Polemik بود که در سال ۱۸۷۴ در مجله آکادمی علوم وین بچاپ رسیده بود.

از بعد از انتشار کتاب «ولهاوزن» بررسی های مربوط به جهان تشیع در اروپا اوج بیشتری گرفت، چنانکه در طول قرن گذشته ده ها اثر تحقیقی در باره شئون مختلف این آیین در اروپا و امریکا بچاپ رسید، که از جمله معروفترین آنها میتوان به ترتیب تاریخ انتشار آنها از «تشیع، مذهب ملی ایرانی» Schiismen. Den Parsiske National-religions Undvikling تألیف A. Christensen (استکهلم، ۱۹۰۳)، «بدعتگزاری های شیعه» The heterodoxies of the Schiites نوشته I. Friedländer (در مجله خاورشناسی امریکا JAOS، ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸)، تشیع و ملیت ایرانی Le chiisme et la nationalité persane نوشته J. Aubin (در مجله دنیای مسلمان، پاریس، ۱۹۰۸)، شیعه ها Schiitischen نوشته I. Goldziher (در مجله خاورشناسی آلمان ZDMG، ۱۹۱۰)، «گسترش تشیع» Zur Ausbreitung des Schiitismus نوشته Th. Nöldeke (در مجله Der Islam، ۱۹۲۳) و «آئین شیعه» The Shi'a Religion تألیف D.M. Donaldson (لندن، ۱۹۳۳) نام برد.

از بعد از جنگ جهانی دوم، آثار تحقیقی بسیار زیادتری در ارتباط با تشیع در جهان غرب منتشر شده است که خوانندگان علاقمند فهرستی از مهمترین آنها را در کتابنامه پایانی کتاب حاضر خواهند یافت.



نویسندگان مختلفی عمدتاً از خود جهان تشیع، بویژه در سالهای اخیر، بر این تأکید گذاشته اند که تشیع نهضتی ایرانی نبود، بلکه نهضتی بود که در بطن خود اسلام بوجود آمد. این برداشت علی الاصول درست است، زیرا هسته اصلی آنرا ظاهراً در نزد دسته کوچکی از مسلمانان صدر اسلام مرکب از عمار بن یاسر، اباذر غفاری، سلمان فارسی، جابر بن عبدالله، عباس بن عبدالمطلب، ابی بن کعب و حذیفه میباید جست که در جریان سقیفه بنی ساعده به انتخاب ابوبکر به خلافت اعتراض کردند و این جانشینی را حق علی دانستند، و بدین ترتیب هسته مرکزی فرقه خاصی را که «شیعه علی» نام گرفت بنیاد نهادند.

عنوان شیعه نیز در آغاز خاص پیروان علی نبود، بلکه فقط مفهوم کلی «پیروان» را داشت. بهمین جهت بمسواوات شیعه علی، شیعه عباسیه (فرقه یا حزب عباسیان) و شیعه های متعدد دیگر هم بوجود آمدند. به عنوان نمونه، استاد فقد سعید نفیسی در فصل «فرق شیعه در آغاز اسلام» در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» از پیروان شیعه این اشخاص نام میبرد:

حارث اعور، صعصعة بن صوحان، اصبح بن نباته، عطیه عوفی، اعمش، ابواسحق سبیعی، ابوصادق، سلمة بن کهیل، حکم بن عتیبه، حبیب بن ابی ثابت، منصور بن المعتمر، قطربن خلیفه، حسن بن صالح بن حی، شریک، ابواسرائیل ملاتی، محمد بن فضیل، وکیع، حمید رواسی، زید بن الحباب، فضل بن دکین، مسعودی اصغر، عبیدالله بن موسی، جریر بن عبدالحمید، هیشم، عبدالله بن داود، سلیمان تیمسی، عرف اعرابی، یحیی بن سعید قطان، ابن لهیعه، مغریه صاحب، ابراهیم معروف، سفیان شوری، مکحول شامی، عبدالرزاق، معمر، هشام بن عمار، کمیل بن زیاد.

در خود قرآن نیز (سوره مریم، آیه ۶۹) این کلمه سه همین معنی آمده است، همچنانکه در ادبیات فارسی سه کرات در همین مفهوم بکار گرفته شده است: «پس به شهر اندر آمد و شیعت عرب را همی گرفت و همی کشت» (تاریخ سیستان)، «... و مردمان هرات

شیعه یعقوب بن لیث گشته بودند از پی، و دل بر او نهاده» (همانجا).
 عنوان «شیعه» بصورت خاص، تنها پس از قیام خوارج به آن
 کسانی تعلق گرفت که به علی و اسلاف او وفادار ماندند و از عقیده
 ادامه امامت در خاندان علی پیروی کردند. از آن زمان ایران سنگر
 آئین شیعه شد و تشیع بصورت نهضتی مبارز در آمد که به گفته
 پتروشفسکی «پیوسته شاخه ها و جوانه های تازه و تازه تری از آن سر
 برمیزد». شیعه اقلیتی فعال بود که در نهضت‌های ملی و تعالیم و
 معتقدات اجتماعی اثر می‌گذاشت و علیه وابستگان خلافت اموی و
 زمینداران بزرگی که بخاطر منافع خود با این خلافت سازش کرده
 بودند و نیز علیه روحانیت وابسته بدین دستگاه می‌جنگید. سلسله این
 قیامها، که هسته مرکزی آنها را تقریباً همیشه روستاییان ایرانی
 تشکیل میدادند، از سده دوم هجری آغاز شد. قیام سرخ جامگان بابک
 در شمال غرب ایران در واقع عصیانی از جانب توده های ایرانی علیه
 ائتلاف سه بعدی دستگاه خلافت و مالکان برگ و روحانیت حاکم بود.
 همچنین بود قیام سادات طالبیه در مازندران که به تشکیل دولت
 مستقلی منجر شد، و قیام های شیعیان در دیلم و گیلان و طبرستان و
 استرآباد و خراسان. شاید این نکته نیز لازم به تذکر باشد که نهضت
 انقلابی شیعه همیشه یک نهضت شیعه امامیه اثنی عشریه نبود، بلکه
 قیامهای شیعیان بخصوص در قرون اولیه هجری عمدتاً توسط
 فرقه های دیگر تشیع، از قبیل زندیه و قرمطیان و اسماعیلیه و غلاة
 صورت میگرفت، و شیعه اثنی عشریه بطور مؤثر فقط در دوره های
 بعد وارد میدان شد.

نکته دیگری که در این مورد شایان تذکر است، و به همین جهت
 اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران قرن گذشته بر آن تاکید نهاده اند،
 این است که اگر تشیع در هنگام پیدایش خود نهضتی ایرانی نبسود، از
 همان سالهای نخستین، یعنی از هنگام رویارویی علی و معاویه، قویاً
 رنگ ایرانی یافت، و از بعد از مرگ حسین در کریلا تقریباً بطور کامل
 در انحصار ایرانیان قرار گرفت. درست بهمین دلیل، بتدریج که این
 گرایش از ابهام اولیه خود بیرون آمد و بصورت یک گرایش مذهبی

مشخص شکل گرفت، عملاً تمام اجزاء آن از معتقدات ماقبل اسلامی ایرانیان رونوشت برداری شد، که بخش اعظم آنها نه تنها مطلقاً با اسلام سنتی هماهنگ نبود، بلکه درست جهتی مخالف آن داشت، و مهمترین این موارد اصل وراثت امامان، و اصل «عصمت» آنان، و اصل رجعت امام غایب بود، که هر سه بازتاب های مستقیمی از جنبه وراثت پادشاهان ساسانی در مقام برگزیدگان اورمزد، و فره ایزدی آنان و سائوشیانس زرتشتی بودند.

محققان متعددی در بررسیهای تحقیقی خود، این ویژگی های ایرانی تشیع را مورد ارزیابی قرار داده اند، که از جمله آنها میتوان از رنان، دارمستتر، دوزی، کارادووو، مولر، براون، کانتسانی، گلدتسیهر، فیلیپ حیثی، هانری ماسه، دوشن گیمن نام برد. فشرده اظهار نظرهای همه اینان را میتوان در این گفته جیمز دارمستتر خلاصه کرد که: «ایران زرتشتی تمامی آن بخش از معتقدات خودش را که به باورهای اساطیری مربوط میشد به دین تازه ای که برایش آورده شده بود انتقال داد. بدینجهت اسلام امروزی ایران به واقع اسلام نیست، آیین کهن ایرانی است که جامه عربی پوشیده است»^۱ و نیز در این تذکر حیثی در کتاب «تاریخ اعراب» او که: «در زیر ظاهر اسلام شیعه، ایران پیش از اسلام بود که زنده میشد»^۲. کوششی که حدیث پردازان شیعه در ارتباط دادن خاندان علی با دودمان ساسانی از راه جعل افسانه زناشویی شهربانو دختر یزدگرد با امام حسین بکار بردند بنوبه خود در همین راستا انجام گرفت، هر چند که بی اساس بودن این افسانه، با توجه به واقعیتهای زمانی جنگ قادسیه و اسارت ادعایی دختر فرضی یزدگرد و تاریخ زندگانی امام سوم و بخصوص تولد امام چهارم بسا ۲۴ سال فاصله، از آغاز روشن بود.^۳

در سالهای بعد از «انقلاب اسلامی» برخی از نویسندگان غربی

۱ - J. Darmesteter در: Etudes iraniennes، پاریس، ۱۸۸۳، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲ - Ph. Hitti در: History of the Arabs، ص ۲۱۴.

۳ - علی شریعتی در «تشیع علوی و تشیع صفوی»

کوشیده اند تا در هماهنگی با سیاست حکومت ولایت فقیه نقش ملیت ایرانی را در تکوین آیین تشیع مورد تخطئه قرار دهند. نمونه ای از این اظهار نظرهای جانبگیرانه این است که: «شیعه یک برداشت ایرانی از اسلام نیست و در آن هیچ چیز یافت نمیشود که بتوان آنرا کوچکترین تمایل به ایرانیت تعبیر کرد، زیرا تمامی امامهای شیعه عربند و سوای امام رضا همه آنها در سرزمین عرب مرده اند و همه دعاهای شیعیان نیز به زبان عربی است. بدین ترتیب مذهب شیعه این احساس را که ایران به یک جامعه زیر نفوذ و حاکمیت عرب تعلق دارد در آنان تشدید میکند. این که ایرانیان با افتخار به خود لقب سید میدهند و این لقب پشت در پشت از پدر به پسر میرسد نشان سرافرازی آنان در داشتن نسبت با خانواده پیغمبر و در نتیجه اجداد عرب خویش است»^۱. داوری در باره چنین اظهارنظرهایی با خود خوانندگان است.

واقعیت ارتباط نزدیک آیین شیعه با معتقدات زرتشتی دوران ساسانیان، از همان آغاز بر خود اعراب نیز پوشیده نبوده است، و درست به همین دلیل حملات اصولی نویسندگان مکتب تسنن بر آیین آیین، بر «گبری» بسودن آن تمرکز یافته است. در کتاب *النقض عبدالجلیل قزوینی* که از کتاب «*بعض فضائح الروافض*» (بعضی از رسوایی های شیعیان) نوشته قرن ششم برگرفته شده، چنین نقل شده است:

«همچنانکه گبران در باره یزدان و اهریمن گویند، رافضی (شیعه) هم گوید که خدای عز و علا خالق خیر و نیکی است و هر چه شر و زیان است از فعل شیطان است. و همچنانکه گبرکان خود را مولای آل ساسان دانند و همچنانکه گبرکان ملک به فر یزدان دانند رافضیان خلافت به نص دانند بجای فر یزدانی. و همچنانکه گبرکان از همه صحابه عمر را دشمن تر دارند رافضیان نیز عمر را دشمن تر دارند به سنت گبرکی، و همچنانکه گبرکان گویند که کیخسرو نمرود و به

۱ - Y. Richard در: *Le shi'isme en Iran. Imam et révolution*، پاریس،

آسمان شد و به زیر آید و کیش گبرکی تازه کند، رافضی نیز گوید که قائم زنده است، بیاید و مذهب رفض را قوت دهد و جهان بگیرد و ذوالفقار بگیرد تا همه مسلمانان را بدان بکشد»^۱.

در جای دیگر از همین کتاب فضائح الروافض نقل شده است که: «آن جماعت که مذهب رفض نهادند میلشان به گبرکی بود، کینه دین میخواستند از اصحاب و تابعین و غازیان اسلام. و چون در رسول طعن نمی یارستند زدن، در یاران و زنانش طعن زدند تا بدین عوام خود را کشند، پس مویه های گوناگون آغازیدند که بر فاطمه ظلم کردند و حسن را زهر داده بکشتند و حسین را در کربلا به تشنگی هلاک کردند و سر بریدند و فرزندانش را به بردگی بردند، و او سلاه و وازجره در روز عاشورا در بستند تا عوام الناس گویند چنین است».

دکتر ذبیح اله صفا در ارزیابی این واقعیت، در تاریخ ادبیات در ایران مینویسد: «بدین ترتیب فقهای اهل سنت فتوا میدادند که: توبه رافضیان (شیعیان) بدرگاه خدا مقبول نخواهد بود، زیرا که رافضی بودن دهلیز ملحدی است، و شیعیان گبرکانی هستند که سر از گریبان رفض برآورده اند و با ملاحظه تفاوتی ندارند. و شاعرکان بی نماز و مفسد و خمار آنها در شتم خلفا و صحابه شعرهای رکیک میگویند و خواجهگان رافضی کافرکیش احمق بی تمیز با دلهای پر غل و کین بر آن دروغها معتکفند و آن بهتان ها را به جان خریدارند، و عجب است که در آئین ایشان خران ورامیسن و کفشگران غابش و کناسان قم و کلاه گران آوه و جولاهکان کاشان و خرنندگان سبزوار در قفای محمد و علی به بهشت روند که شیعه آل محمدند، ولی صحابه خود رسول را به دوزخ برند». در این کتاب جمعاً ۶۷ فضیحت به شیعیان نسبت داده شده است که تقریباً همه آنها به نزدیکی معتقدات شیعه با دین گسبران مربوط است.

۱ - بعض فضائح الروافض، نسخه خطی از سال ۵۵۶ هجری، نقل در کتاب تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح الصفا از کتاب النقض عبدالجلیل قزوینسی، ص ۳۷۳ و

خواجه نظام الملک بنوبه خود در سیاستنامه مینویسد: «قاضی ابوبکر چند حدیث برای الب ارسلان در باره شیعه آورد که از آنجمله است اینکه عبدالله بن عمر گفت پیغمبر صلوات اله علیه و سلامه سر علی بن ابیطالب کرم اله وجهه را گفت: اگر با قومی برخوردی که خود را رافضی (شیعه) نامند، بدان که آنان دشمنان اسلامند و مشرکند، پس آنها را بکش!

و ابوامامه صدی بن عجلان بابلی گفت: پیغمبر فرمود در آخرالزمان کسانی خود را شیعه خواهند یافت، پس آنها را بزنید و بکشید. و ابن عباس و عبدالله بن عمر گویند پیامبر گفت قدریسه و رافضه را از اسلام نصیبی نباشد»^۱.



آئین تشیع از همان آغاز از جانب توده های ایرانی بصورت حربه ای برای مبارزه با استیلاطلبی خلافت بنی امیه و سیاست تبعیض نژادی این خلافت به زیان ملتهای مغلوب بویژه ایرانیان بکار گرفته شد، بهمین جهت از ابتدا بیشتر رنگ یک جنبش سیاسی را بخود گرفت تا جنبش مذهبی. به تعبیر R.. Strothmann در کتاب Die Zwölfer Schi'a «شیعیان بطور پیگیر خواهان تشکیل حکومتی بودند که اندیشه و تفکرش امامی یعنی ایرانی باشد، حتی اگر زمامداران چنین حکومتی امامان شیعه نباشند»^۲.

محقق معاصر آلمانی Heinz Halm در ارتباط با این نظر در کتاب Die Schi'a خود متذکر میشود که: «... هر قدر ارزیابی تشیع به صورت یک حرکت سیاسی مقاومت در داخل جامعه اسلامی آسان است، توصیف آن به عنوان یک پدیده مذهبی، کار دشواری است»^۳. مشروعیتی که پیروان تشیع از راه استناد به گفته پیامبر اسلام

۱ - خواجه نظام الملک: سیاستنامه، ص ۲۰۳

۲ - R. Strothmann در: Die Zwölfer-Schi'a. Zwei religionsgeschichtliche Charakterbilder، ص ۸۰

۳ - H. Halm در: Die Schi'a، ص ۴

در غدیر خم، در ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری، خطاب به جمع کثیر حاضران (که بعدها راویان شیعه شمار آنها را هفتاد تا صد و بیست هزار نفر برآورد کردند) مبنی بر اینکه «هر کس که من مولای اویم علی نیز مولای او است» برای جانشینی علی قائل بودند پشتمانه معتبری بحساب نمیآمد، زیرا اهل تسنن با آنکه صحت این سخن را میپذیرفتند آنرا صرفاً مربوط به اختلافی میدانستند که در آن هنگام بر سر امر خمس و زکوة میان علی و عده ای از مسلمانان روی داده و منجر به نظرخواهی آنان از خود پیامبر شده بود، و نه نشانی بر اینکه در آنروز علی به جانشینی محمد تعیین شده باشد. با توجه به این مشکل اساسی، و در عین حال توجه به این واقعیت دیگر که در هیچ جای قرآن به هیچ صورت مشخصی از شیعه علی نام برده نشده و حتی اشاره ای نیز بدان نشده است، فقها و محدثان شیعه از قرن سوم هجری یعنی از پایان عصر امامان زنده، در صدد تألیف کتابها و رسالاتی برآمدند که بتوانند پشتمانه اصالت تشیع و در عین حال پایه ای مذهبی و نه تنها سیاسی برای این آیین قرار گیرند. شمار این آثار تدریجاً به حدی رسید که در جلد چهارم کتاب الذریعه، ۷۰۰ کتاب تفسیر شیعه با اسم و رسم نام برده شده اند.

ملا محمد باقر مجلسی در صرارة النجات خود چکیده ای از محتوای همه این آثار را چنین ارائه کرده است: «... و دیگر، شیعه گویند که خدا مستغنی است از جمله موجودات و مبرا است از نفع و ضرر و درد و الم، بخلاف حنبلیان که گویند خدا ماکول و مشروب و منکوح است و الم او را مییابد. و دیگر شیعه گویند که خدا جسم و جوهر نیست، بخلاف طایفه ای از مجوسان و گبران و یهودان و بعضی از کرامیان که گویند خدا جا و مکان دارد و بر عرش نشسته است و اعضا و جوارح دارد، و بعضی گویند اعضای او به مردی فتی (جوان) و رویش به مردی بسالغ میماند، و بعضی گویند به پسری ساده میماند، و گویند که بر خری سوار میشود و شبهای چهارشنبه و جمعه فرود میآید و بر زمین مینشیند، و احمدبن حنبل گوید بر استری سوار است و جامه زرتار پوشیده است، و نصاری گویند ملائکه دختران اویند. و دیگر شیعه گویند که او فرزند ندارد، بخلاف یهود

که گویند عزیز پسر خدا است و نصاری که گویند عیسی پسر او است. و شیعه گویند که خدا را نتوان دید، بخلاف بعضی از جهال صوفیه که گویند اکثر مشایخ او را دیده و در عرش و غیر آن با او صحبت داشته اند. و دیگر شیعه گویند که خدا شریک ندارد در خدایی و نه در عبادت، بخلاف مجوس و نصاری و براهمه و ساکنان سواحل سرانندیب و دیودمه و قاطنان زیر خط استوا و اهل خطا و خان بالغ و بعضی از اهل چین و تبست. و دیگر شیعه گویند خدا عالم را هست کرد بعد از آنکه نیست بود، بخلاف بعضی از فلاسفه و حکما و یهود و صوفیه که گویند اجسام را از هوا آفرید و بعضی گویند از آب آفرید و مجوسان گویند از ظلمت آفرید، و بعضی گویند که آب عرق زمین است و زلزله از نفس کشیدن زمین بهم رسد و زمین از کسف آب و کوهها از موج آب بهم رسند. و دیگر شیعه گویند که اجسام و جواهر و اعراض همه مخلوق خدایند، بخلاف ثمامة بن اشرس که گوید حشرات الارض را خالق نیست، و مجوس گویند که آنها را اهرمن آفریده. و شیعه گویند که اشیا، را حقیقتی هست، بخلاف سوفسطائیه و هیولائیه که گویند روا باشد پیر را که بینی جوان باشد و ریشدار بی ریش باشد. دیگر شیعه گویند که ملک الموت را میتوان دید، بخلاف دهریه که گویند مرگ را نتوان دید لکن آسمان ستونی دارد که دیده نمیشود و هر کس که بدان میخورد میمیرد. دیگر شیعه گویند که خدا خواب و پینکی و بیدماغی ندارد بخلاف کیسانیه و مجسمه و حنابله که گویند دارد. دیگر شیعه گویند که خدا کفر و شرک و فسق و زنا و دیگر امور ناشایست در بنده نیافریده زیرا که اینها افعال عبادند، بخلاف مجبره و اشساعره و صنسادید قریش و بعضی از یهود و نصاری که گویند جمله فساد که در عالم است همه را خدا آفریده است. و قاطبه نصاری گویند که جمله انبیا در دوزخ بودند بجهت گندم خوردن آدم و عیسی جهنم را خراب کرد و انبیا را نجات داد. دیگر شیعه گویند خدا را نشاید یکی را بجرم دیگری عذاب کند، بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را به گناه مادران و پدران عذاب کند اگرچه از شکم مادر سقط شده باشند. دیگر شیعه گویند دروغ بر خدای جایز نباشد، بخلاف عطوی شاگرد اشعری که گوید دروغ بر خدا روا باشد. دیگر شیعه گویند که عدد انبیا و رسل صد و بیست و چهار هزار است و از ایشان ۳۱۳

تن مرسلند بخلاف یهود که عده انبیا نزد ایشان چندان زیاد نیست و نزد نصاری بیست و چهار است و بعضی از نصاری حضرت آدم و داود علیه السلام را نبی میدانند نه خلیفة الله در زمین و یوسف را رهبان دانند نه نبی. دیگر شیعه گویند که اول انبیا آدم بود، بخلاف مجوس که گویند کیومرث بود. دیگر شیعه گویند که آدم و حوا علیهم السلام پسر و دختر خود را به زوجیت به هم ندادند بلکه حوریه و جنیه را به زنی به پسرانشان دادند و اولاد بهم رسیدند، بخلاف اهل سنت کلهم و قاطبه یهود و نصاری و مجوس که قائلند به اینکه خواهر و برادر بهم دادند. دیگر شیعه گویند که معجزه جز بر دست نبی و امام ظاهر نشود، بخلاف اصل تصوف که میگویند عین القضاة و بعضی از مشایخ مرده هم زنده کرده اند و به آسمان عروج میکرده و با خدا صحبت میداشته اند. دیگر شیعه گویند که بعد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا قیامت بر پا شود، بخلاف یهود که گویند پیامبر موعود خواهد آمد و او حضرت صاحب علیه السلام است. دیگر شیعه گویند که بعد از پیغمبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و هر یک از ائمه اثنی عشریه صلوات اله علیهم افضل کل خلائقند، بخلاف کل فرق اسلام مگر قلیلی از زیدیه و غلاة که فاسقان و کافران را از آنها بهتر میدانند، دیگر شیعه گویند بهشت جای سگ و خوک و حشرات الارض نیست بخلاف کرامیه که گویند ایشان در بهشت باشند. دیگر شیعه گویند که اطفال منافقان و مخالفان و مشرکان بعد از اتمام حجت در بهشت خادمان باشند بخلاف نواصب که گویند در جهنم باشند بسا پدران خود. دیگر شیعه گویند که جن باشد بخلاف حکما که گویند نباشد.

و این مجملی بود از اصول مذهب امامیه اثنی عشریه، و بر رویهم قریب ۷۰,۰۰۰ مسئله است که مخالفین بسا شیعیان خلاف دارند. خداوند همه مؤمنین و مؤمنات را از میل کردن به باطل و مذهب غیر حقه نگاه دارد^۱.

* * *

۱ - ملا باقر مجلسی در صراط النجاة، نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار، نقل توسط محمد جواد مشکور در کتاب تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۱۱۲-۱۱۴

با آنکه در همه مذاهب در طول زمان انشعابهای مذهبی پدید آمده است، و با اینکه مذهب اسلام در این مورد از نظر فراوانی انشعابها و فرقهها در صدر کلیه مذاهب دیگر قرار دارد، نباید فراموش کرد که در درون خود اسلام اکثریت بسیار بزرگتری از فرقه بندیها انحصاراً به بخش شیعی آن تعلق دارد.

بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» که در اوایل قرن پنجم هجری تألیف شده است از ۱۷۸ فرقه مختلف اسلامی نام میبرد که در حدود سه چهارم از آنها فرقه های شیعه اند. شهرستانی بنوبه خود در الملل والنحل بیش از ۱۳۰ فرقه شیعه را اسم برده است که شیعه دوازده امامی (اثنی عشری) تنها یکی از آنهاست. در دوران خود ما، عباس اقبال آشتیانی در «خاندان نوبختی» تقریباً ۱۵۰ فرقه مختلف شیعه را نام برده است. سعید نفیسی نیز در تاریخ اجتماعی ایران فهرستی از یکصد فرقه شیعه نقل کرده است، که از جمله آنها میتوان از فرقه های زیر نام برد:

ابراهیمیه، اثنی عشریه، احمدیه، اسحاقیه، اصحاب الانتظار، اصحاب صحیفه، افتتاحیه، افطسیه، امامیه، اهل ایمان، اهل فترت، باقریه، برکوکیه، بومسلمیه، تفضیلیه، جعفریه اول (معتقدان به غیبت و رجعت امام جعفر صادق)، جعفریه دوم (معتقدان به امامت جعفر کذاب بجای حسن عسکری)، حسنیه، خدائشیه، رافضیه اول (پسیروان زیدبن علی)، رافضیه دوم (پیروان مغیره بن سعید)، راوندیه، رزامیه، ریاحیه، سمیطیه، سکاکیه، سنبادیه، سیابیه، شیطانیه، طاهریه، عباسیه، عماریه، غلاة شیعه، فاطمیه، فتحیه، قطعیه، کورکیه، مبیضه، محدثه، مفضلیه، مقنعه، ممتوره، مؤلفه، نادوسیه، نحلیه، نفیسیه، نعمانیه، نورساعیه، واقفه، هریریه، هشامیه، یعفریه، یونسیه. نویسندگان و فقهای جهان تسنن این فرقه های شیعی را به تفساوت رافضی، ترابی، حلولی، حشوی، قطعی، مفوضه، امامی نامیده اند که هر یک از آنها با مفهوم دشنام آمیز و کفرآلوده ای همراه است.

در لغتنامه دهخدا به نقل از کتابهای مفاتیح العلوم، بیان الادیان و کشاف اصطلاحات الفنون آمده است که: «مذهب شیعه

پنج فرقه داشته است: اول زیدیه و آنان خود پنج صنف بوده اند. دوم: کیسانیه، و آنان خود چهار صنف بوده اند. سوم: عباسیه و آنان خود دو صنف بوده اند. چهارم: غالیه، و آنان خود نه صنف بوده اند. پنجم: امامیه، و آنان خود شش صنف بوده اند. و «شیعه ۲۲ گروهند که هر گروهی از آنان گروه های دیگر را تکفیر میکنند، و اصول شیعه غلات و زیدیه و امامیه اند. اما غلات ۱۸ فرقه اند: سبائیه، کاملیه، بنائیه، مغیریه، جناحیه، منصوریه، خطاییه، غرابیه، ذمیه، هشامیه، زراریه، یونسیه، شیطانیه، رزامیه، مفوضیه، بدائیه، مضیریه، اسماعیلیه. اما زیدیه ۳ گروهند: جارودیه، سلیمانیه، خیریه». و: «شیعه پنج فرقه اند: فرقه اول که خود پنج فرقه است: ابتریه، جارودیه، اخشیه، ذکریه، خلیفه - فرقه دوم که نیز خود پنج فرقه است: کیسانیه، کربیه، مختاریه، اسحاقیه، حربیه - فرقه سوم که خود هشت فرقه است: کلاییه، سبائیه، منصوریه، غرابیه، بزغیه، یعقوبیه، اسماعیلیه، ازدیه - فرقه چهارم خود دو فرقه است: صاحبیه، ناصریه - فرقه پنجم تنها یک فرقه است و آن امامیه اثنی عشریه است»^۱.



مفسران و حدیث پردازان جهان تشیع، برای جبران نقصی که در زمینه استناد به متون قرآنی و مستندات روشن تاریخی و مذهبی متوجه این آیین بود، از همان آغاز دست به غلوی مبالغه آمیز نه تنها در تثبیت مشروعیت تشیع، بلکه در اثبات برتری مطلق آن بر

۱ - برای بررسی بیشتر در فرقه های تشیع: خاندان نوبختی، فهرست ابن الندیم، الفرق والفرق بغدادی، الفصل ابن حزم، مقالات والفرق، انوارالملکوت ابن نوبخت بسا شرح علامه حلی، نقدالعلم والعلما یا تلبیس ابلیس ابن الجوزی، عقیده الشیعه الامامیه از سید هاشم معروف، عقاید الشیعه علی الحائری چاپ نجف و آل مظفر چاپ قاهره، فهرست شیخ طوسی، عیون اخبارالرضا ابن بابویه، D.I. Goldziher در: The Shi'ite Religion، D.M. Donaldson، Muhammedanische Studien، W. Ivanov در: Early Shi'ite Movements، مجله Société Asiatique، سال ۱۹۴۱، Hodgson Marshall در: How did the early Shi'a become، Sectarian، مجله خاورشناسی امریکا، LXXV، ۱۹۵۵.

تمام فروع دیگر اسلام زدند که بارزترین نمونه های آن را در کتاب بسیار معتبر «کافی»، اولین کتاب از «کتب اربعه» جهان تشیع، میتوان یافت. در این کتاب که از نظر اعتبار «قرآن دوم شیعه» نقسب یافته، و بعدا سرمشق کلیه کتابهای دیگری قرار گرفته است که در طول قرون در همین زمینه نوشته شده اند (و مشهورترین آنها بحارالانوار ملا باقر مجلسی است)، ثقة الاسلام کلینی احادیث متعددی را به نقل از چندین نفر از امامان شیعه بسه توصیف مقام مذهبی تشیع اختصاص داده است که نمونه هایی از آنها چنین است:

«امام صادق فرمود: خدای عز و جل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد، و ما را در آسمان و زمین خزانه دار خود ساخت و برای ما بود که درخت سخن گفت و بوسیله عبادت ما بود که خدای عز و جل عبادت شد و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمیشد» (کتاب الحجة، باب الاثمه، حدیث ۶). و:

«از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که مردم همگی همانند چهارپایانند، بجز اندکی از مؤمنین که شیعیان باشند»^۱.

«از اسودبن سعید صحابی حضرت امام باقر روایت است که چون در خدمت آنحضرت بودم، بی آنکه چیزی از ایشان پرسیده باشم، فرمودند: یا اسود ابن سعید، ما نئیم که حجت خدانئیم، دروازه خدانئیم، زبان خدانئیم، صورت خدانئیم، دیدگان خدانئیم، سرپرستان امر خدانئیم در میان بندگانش،

و نیز روایت است از هاشم بن ابی عمارة الجنبی از یاران امیرالمؤمنین که از آن حضرت شنیدم که فرمود: منم چشم خدا، منم دست خدا، منم دروازه خدا، منم راه تقرب به خدا،

و باز روایت است از بریدالعجلی از صحابه دیگر امام باقر که از امام شنیدم که فرمود: از راه ما خدا شناخته شد و از راه ما خدا پرستش شد و از طریق ما وحدانیت خدا پذیرفته شد»^۲.

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب فی قلة عددالمؤمنین

۲ - کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه

«جماعتی از اصحاب که عبدالاعلی و ابوعبیده و عبدالله بن بشر خثعمی از آن جمله اند، از امام صادق علیه السلام شنیده اند که فرمود: من آنچه را که در آسمانها و زمین است میدانم و آنچه در بهشت و دوزخ است میدانم و بر گذشته و آینده وقوف دارم. من همه اینها را از کتاب خدای عز و جل میدانم که میفرماید بیان هر چیز در قرآن است»^۱.

«امام باقر فرمود: اسم اعظم خدا ۷۳ حرف است که از آن یک حرف به آصف دیو داده شد و با ادای آن زمین میان او و شهر سبا شکافته شد و او توانست تخت بلقیس را بر دوش گیرد و برای سلیمان ببرد و بعد زمین به حالت اولش یاز گردد و همه اینها در کمتر از یک چشم بهم زدن انجام شود. و به عیسی بن مریم ۲ حرف داده شد که با آنها کار میکرد، و به موسی ۴ حرف و به ابراهیم ۸ حرف و به نوح ۱۵ حرف و به آدم ۲۵ حرف، و همانا که به محمد صلی اله علیه ۷۲ حرف داده شد و تنها یک حرف از او پنهان ماند، و این ۷۲ حرف نزد ما است و تنها یک حرف نزد خدا است که آنرا در علم غیب به خود اختصاص داده است»^۲.

«امام صادق علیه السلام بما فرمود: همانا که صحف ابراهیم که خدا بر او نازل فرمود و لوح موسی نزد ماست. و زبوری که بر داود نازل شد نزد ما است. و اسلحه محمد صلی اله علیه وآله نزد ماست. و ذوالفقار شمشیر رسول خدا که جبرئیل آنرا از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود نزد ما است. و پیراهنی که رسول خدا با آن به معراج رفت نزد ما است. و نامه مهر شده ای که حسین بن علی آنرا در واقعه کربلا به ام سلمه سپرد و علم پیغمبر و سلاحش و هر چه از نشانه های امامت نزد او بود در آن بود نزد ما است. و جامعه نزد ما است که طوماری است بطول هفتاد ذراع و عرض یک پوست مانند پوست ران شتر فریسه، به املائی حضرت پیغمبر و به کتابت حضرت علی، که تمام حلال و

۱ - کافی، کتاب الحجة، باب علم الائمة

۲ - کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه

حرام مردم تا به آخر دنیا در آن ضبط است. و همانا که جفر نزد ما است و آن پوست گاوی است پر از علم، که علم انبیا و اوصیاء و علم علمای گذشته بنی اسرائیل را در آن گذاشته و درش را بسته اند. و همانا که مصحف فاطمه نزد ما است، و آن مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست و بخدا که حتی یک حرف قرآن هسم در آن نیست، و همانا که گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست»^۱.

«محمد بن یحیی از سلمة بن خطاب و او از عبدالله بن محمد، و او از منیع بن الحجاج البصری... و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود: عصای موسی اول از آن حضرت آدم بود که به شعیب رسید و سپس به موسی بن عمران، و اکنون آن عصا نزد ما است و مانند وقتی که از درختش بریده شده سبز است و چون از او سئوالی شود جواب گوید و در انتظار ظهور قائم علیه السلام است تا در دست او همان کاری را انجام دهد که در دست موسی میکرد. عصائی است هراس آور که ساخته های سحر و جادوی ساحران را میبلعد، و چون حمله کند برایش دو شعبه باز شود که یکی در زمین و دیگری در سقف است و میان آن دو چهل ذراع باشد» و «احمد بن ادريس از عمران بن موسی و او از موسی بن جعفر بغدادی و... روایت کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: السواح فرامین عشره موسی علیه السلام نزد ماست و ما وارث همه پیغمبرانیم.

و مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کند که چون برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام آتش افروختند جبرئیل علیه السلام جامه ای از جامه های بهشت برایش آورد که با پوشیدن آن گرمای سرما زبانی به ابراهیم نمیرسانید. و ابراهیم هنگام مرگ آنرا در غلافی نهاد و به اسحاق آویخت، و اسحاق آنرا به یعقوب آویخت و یعقوب چون یوسف علیه السلام متولد شد آنرا بر او آویخت و همان بود که چون یوسف آنرا در مصر از غلاف بیرون آورد یعقوب بوی خوش آنرا در کنعان دریافت. پرسیدم: قربانت گردم، آن پیراهن به چه کس رسید؟

۱ - کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب البر بالوالدین

فرمود معلوم است که به ما رسید.

و سعید بن سمان گوید، نزد امام صادق علیه السلام بودم که دو مرد زیدی مذهب بر آنحضرت وارد شدند. چون پس از مدتی برفتند حضرت بمن فرمود اینها از طایفه زیدیه اند و عقیده دارند که شمشیر پیامبر صلی اله علیه نزد عبدالله حسن است و خدا لعنتشان کند که دروغ میگویند، زیرا شمشیر پیغمبر و پرچم و جوشن و زره و کلاه خود آن حضرت نزد من است، و انگشتر سلیمان بن داود نزد من است و طشتی که موسی قربانی را در آن انجام میداد نزد من است و آنچه فرشتگان از اسلحه برای پیغمبران آورده اند نزد من است»^۱.

«یونس بن رباط روایت کند که من و کامل خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم. کامل عرض کرد که روایت کرده اند که رسول خدا در روز وفاتش به علی علیه السلام هزار باب حدیث کرد و هر بابی مفتح هزار حدیث بود که جمعاً هزار هزار باب میشد. فرمود آری. عرض کردم آن بابها برای شیعیان شما هم ظاهر شد؟ فرمود از یک باب بیشتر ولی از دو باب کمتر. عرض کردم بنابراین از هزار هزار (یک میلیون) باب از فضل شما جز یک یا دو باب برای ما روایت نشده است؟ فرمود توقع دارید از فضل ما چه اندازه بشما برسد؟ اگر یک الف همزه هم از آن روایت کنید شما را بس است!»^۲

«از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در روز قیامت چیزی مثل گلوله میآید و به پشت مؤمن شیعه میزند تا او را داخل بهشت کند»^۳، و در جای دیگر کافی از همین امام نقل شده است که «ضرورتی به دعوت مردم به قبول تشیع نیست، زیرا که اگر خدا خیر بنده اش را خواهد خودش به فرشته ای فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را در حلقه شیعیان درآورد»^۴، و باز در جای دیگر همین کتاب از همین امام آمده است که «از پدر بزرگوارم (امام محمد

۱ - کافی، کتاب الحجة، باب ان الائمة هم ارکان الارض

۲ - کافی، کتاب الحجة، باب الاشارة والنصر علی الحسن بن علی

۳ - همانجا

۴ - کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه

باقرا شنیدم که چون خدای عز و جل بر بنده ای نویسد که باید در امر تشیع داخل شود، از رفتن پرنده به آشیانش شتابنده تر شود»^۱.

با اینهمه، همین ثقة الاسلام در همین «کافی» خود، قبلاً به اتکاء حدیثهایی موثق از همین امام باقر و امام صادق، بر این تأکید نهاده بود که «خداوند هر مخلوقی را که دوست داشت از گسل بهشت آفرید، و هر مخلوقی را که دوست نداشت از گسل جهنم، و سپس از شیعیان آنگاه که هنوز در عالم ذر بودند به ولایت ما پیمان گرفت و ارواح آنان را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید، و ایشان را یک به یک بر پیغمبر صلی الله علیه وآله عرضه داشت، و حضرت علی علیه السلام هم آنها را شناخت و ما نیز آنانرا میشناسیم»^۲. این روش انتخابی ظاهراً قانون روز قیامت نیز هست، زیرا که باز از همین امام صادق، در همین کتاب کافی، روایت است که «چون روز قیامت شود و همه اولین و آخرین در تزد خداوند گرد آیند، خداوند لاله الا الله را از همه آنها بگیرد جز از آن کس که شیعه باشد»^۳.

ولی علیرغم این تأکید بر اینکه میلیونها شیعه اثنسی عشری جهان حتی پیش از خلقت آدم تعیین شده و شناخته شده بسوده اند، در حدیثی دیگر از همین کافی، و از جانب همین امام، گفته شده است: «سدیر صیرفی گوید که حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدیر، فکر میکنی شیعیان ما چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار، بلکه دویست هزار، بلکه هم نصف دنیا. آن حضرت سکوت فرمود، سپس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم. حضرت به سوی جوانی که بزغاله میچرانید نگریست و فرمود: ای سدیر، بخدا اگر شیعیان ما به شماره این بزغاله ها بودند خانه نشینی برایم روا نبود، و چون بزغاله ها را برشمردم، ۱۷ رأس بودند»^۴.

* * *

۱ - همانجا

۲ - کافی، کتاب الحجة، باب فی معرفتهم اولیائهم التفویض الیهم

۳ - همانجا

۴ - کافی، کتاب الایمان والکفر، باب فی قلة عددالمؤمنین

مسئله امامت در جهان تشیع، نه از زمان خود علی و حتی حسن و حسین امامان اول و دوم و سوم جهان شیعه، بلکه عملاً از زمان بعد از شهادت حسین بن علی شکل گرفت، زیرا علی بن ابیطالب و حسن بن علی، امام جانشین او، فقط به عنوان خلیفه مسلمانان عمل کردند و نه بعنوان ائمه شیعیان. به تصریح ابن قولویه قمی در «کامل الزیاره»، تا زمان حسین بن علی خلیفه و امام به یک معنی بودند و خلیفه را امام نیز مینامیدند. نه تنها علی بن ابیطالب هیچوقت ادعای امامت (که نوآوری ناشناخته ای در جهان اسلام بسود) نکرد، بلکه امام حسن مجتبی نیز صرفاً بعنوان مدعی خلافت با معاویه وارد کشمکش شد، و به عنوان مدعی خلافت با او عهدنامه ای بست که بموجب آن از مقام خود صرفنظر میکرد. حتی چنانکه برخی از مورخان اسلامی نوشته اند در این عهدنامه میان او و معاویه توافق شده بود که بعد از درگذشت معاویه، خلافت به برادر امام حسن، یعنی حسین بن علی واگذار شود، هر چند که معاویه در عمل این تعهد را مانند بسیاری از تعهدهای مصلحتی دیگرش نقض کرد و بسا فراهم آوردن زمینه برای جانشینی پسر خودش یزید به خلافت، سنت نکوهیده و بدفرجام خلافت موروثی را که از همان آغاز، نهاد خلافت اسلامی را بصورت یک مافیای جنایت و فساد و توطئه درآورد پایه گذاشت. خود حسین بن علی نیز به سمت مدعی خلافت از بیعت با یزید سر باز زد و علیه وی به قیام برخاست، و نه به عنوان امام جهان تشیع، و تنها بعد از شهادت او بود که با توجه به تشییست خلافت در خاندان اموی، شیعیان علی صحبت خلافت را کنار گذاشتند و در جای آن نهاد امامت را مطرح ساختند که بموجب آن جانشینی رسول اکرم بعد از درگذشت او به خاندان مستقیم وی از طریق علی و فرزندانش تعلق میگرفت. در زمان امام جعفر صادق، دو اصل دیگر بر این اصل وراثت افزوده شد، یعنی از یکطرف خصیصه عصمت (که بازتاب مستقیمی از فره ایزدی ایران پیش از اسلام بود) برای امامان شناخته شد، و از جانب دیگر فتوا داده شد که دنیا نمیتواند در هیچ شرایطی بدون امام باشد، و بنابراین میباید در هر عصر و زمانی یکی از ائمه شیعه برای

سرپرستی امور مسلمانان در میدان حضور داشته باشند، و همین اصل بود که بعداً زیربنای اسطوره امام دوازدهم و غیبت کبری او قرار گرفت.

در جریان عمل، کارگردانان جهان تشیع بعد از پایان عصر امامان زنده تاریخ زندگی یازده امام شیعه را مورد بازنگری قرار دادند، و چون شیعیگری از آغاز بصورت نیروی مبارزی علیه خلافت حاکم شکل گرفته بود، با اتخاذ شعار کلی خود دستگاه خلافت که اسلام را «دین شمشیر» اعلام کرده و لازمه خلافت اسلامی را شمشیرکشی دانسته بود، لازمه امامت را نیز شمشیرکشی اعلام کردند. در عین حال چون چنین اعلامی مستلزم این بود که امام شیعه مرد جنگ و شمشیر باشد و نه به مرگ طبیعی بلکه بصورت شهید بمیرد، از یکطرف همه امامان بعد از حسین را نیز چون خود او اهل شمشیر دانستند (منتها شمشیرزنانی که به مصلحت زمان یسا از روی تقیه موقتاً با دستگاه خلافت از در سازش یا تمکین و گاه همکاری درمیآمدند) و از طرف دیگر مدعی شدند که کلیه امامان به مرگ غیرطبیعی از جهان رفته اند، و چون عملاً بجسز دو نفر از آنان با شمشیر کشته نشده بودند، مرگ بقیه را ناشی از مسمومیتشان بدست عمال خلافت دانستند. با اینهمه، واقعیت تاریخی، بر مبنای نوشته های خود مورخان اسلامی، این است که هیچیک از امامان بعد از حسین، از امام زین العابدین گرفته تا امام حسن عسکری، برخلاف آنچه آیت الله خمینی در سخنرانی ۳۰ آذر ۱۳۶۳ خسودش بمناسبت سالروز تولد پیامبر اسلام ادعا کرد که: «انمه ما همه جندی (سرباز) بودند، سردار بودند، جنگی بودند، با لباس سربازی به جنگ میرفتند، آدم میکشتمند»، نه تنها جندی نبودند، و به سرداری جنگ نرفتند و لباس سربازی به تن نکردند و آدم نکشتمند، بلکه حتی در آن هنگام نیز که ابومسلم در اوج قدرت خویش آمادگی سپاه بزرگ خراسانی خسود را (که اندکی پیش از آن ارتش صد و بیست هزار نفری خلافت اموی را در جنگ زاب علیا به شکستی فاجعه انگیز کشانیده بود) برای پشتیبانی از اعلام خلافت او به وی اطلاع داد، امام صادق نسه تنها

خودش بطور قاطع از قبول این دعوت سر باز زد، بلکه دو عضو دیگر خاندان خویش را نیز که میتوانستند در جای او بدین میدان آیند از چنین اقدامی باز داشت، و چندی بعد از آن امام هشتم (امام رضا) اصولاً ولیعهدی مأمون را که مستلزم قبول مشسروعیت این خلافت غاصب بود پذیرفت. در مورد مسمومیت کلیه امامان نیز، باز هم واقعیت تاریخی این است که جز در دو مورد احتمالی مربوط به امام حسن و امام رضا، هیچ مدرک متقاعد کننده ای که حاکی از چنین زهردادنهای غیرضروری از جانب خلفای وقت باشد در دست نیست، بهمین جهت کتابهای جهان شیعه تنها به نقل این موارد بسه صورت «مسلم» اکتفا کرده اند بی آنکه مدرکی قابل قبول برای صحت ادعای خود ارائه کرده باشند.

.....
زندگی علی بن ابیطالب، خلیفه چهارم خلفای راشدین و امام اول امامان شیعه، با معجزه ای آغاز میشود که در تاریخ معجزات جهان بیسابقه است، و در باره آن در کتاب «معصوم سوم» نقل از شیخ مفید چنین آمده است:

«فاطمه بنت اسد، همسر ابوطالب، در شب وضع حمل علی در کنار دیوار کعبه ایستاده بود و با خدای خود راز و نیاز میکرد. ناگهان همه دیدند که دیوار کعبه شکافته شد و او را بداخل خود برد و دوباره شکاف دیوار بهم آمد. دور خانه کعبه ازدحام عجیبی شد. بیش از یکساعت طول کشید و این بار دوباره دیوار شکافته شد و فاطمه در حالیکه نوزادی را در آغوش داشت بیرون آمد. پسر او را هزاران تن دست بدست گردانند، و بدین ترتیب بود که علی بدنیا آمد. وی نخستین و آخرین انسانی بود که در حریم کبریای السهی بدنیا آمد. حجة الاسلام شیرازی در یک رباعی عربی از این میلاد مقدس یاد میکند: هر چند که ذات اقدس خداوند بالاتر از این است که پدر باشد، ولی اگر هم باشد اسم پسرش عزیر یا عیسی بن مریم نیست، پسری است که در خانه او زاده شده است».

یک فصل تمام از کتاب «ارشاد» شیخ مفید به دیگر معجزات

علی ابن ابیطالب اختصاص داده شده است که از جمله آنها دو بار متوقف شدن خورشید بدستور او در آسمان است، در صورتیکه در تورات فقط یکبار از توقف خورشید به امر یوشع ابن نون سخن رفته است و این معجزه در طول دو هزار ساله پیش از اسلام، بزرگترین معجزه مذاهب یهود و مسیحیت بشمار آمده است. در زمان علی بار اول خورشید هنگامی از حرکت ایستاده که پیامبر در جریان دریافت وحی سر بر ران علی گذاشته و به خلسه فرو رفته بود و چون تا هنگام غروب خورشید در همین حالت باقی ماند علی موفق به ادای نماز عصر نشد. هنگامیکه پیامبر از این حالت بیرون آمد از علی پرسید که آیا نماز عصرش را برگزار کرده است یا نه؟ و چون علی پاسخ داد که نتوانسته است، از او خواست که از خداوند تقاضا کند خورشید را به عقب بازگرداند تا او بتواند نمازش را بموقع بگذارد، و چنین نیز شد. بار دوم وقتی بود که پس از درگذشت پیامبر، روزی که علی و سپاهیان قصد گذشتن از فرات را داشتند برخی از آنان بدو گفتند که هنگام عبور از رود امکان ادای نماز عصر خود را نیافته اند. این بار نیز علی خورشید را به عقب بازگرداند تا این دسته از همراهانش بتوانند نماز خود را بموقع ادا کنند، و چون نمازشان پایان یافت خورشید صیحه ای زد و ناپدید شد^۱.

این سلسله معجزات در «منتهی الأمال» بدینصورت تکمیل شده است: سلام کردن ماهیان فرات به علی، و گفتگوی وی با مرغان هوا، و اجرای اوامر او از جانب اجنه، و گفتگوش با خورشید و با زلزله، و حرف زدن جمجمه یک مرده با او، و تبدیل یک کلوخ به طلا توسط وی برای پرداخت وام یک بدهکار، و بیرون کردن تب از بدن پیامبر، و کشتن زیاده از پانصد کس و به قولی نهصد کس با ضربت شمشیر در یک شب لیلۃ الہریر^۲.

به روایت ثقة الاسلام کلینی «علی پیش از کشته شدن کتاب و

۱ - کتاب الارشاد شیخ مفید، ص ۲۶۱

۲ - منتهی الأمال، ج ۱، ص ۲۹۳

سلاح خود را به پسر ارشدش حسن (امام حسن) تحویل داد و در حضور اهل بیت و بزرگان قوم که آنها را به شهادت گرفته بود گفت: ای پسرک من، رسول الله مرا فرمود که ترا وصی خود کنم، و کتابها و سلاحی را که پیغمبر آنها را به من عطا فرمود به تو تحویل دهم، و تو نیز هنگامی که مرگت فرا رسد آنها را به برادرت حسین تحویل دهی. و آنگاه به فرزند دیگرش حسین گفت: پیغمبر خدا به تو نیز امر فرموده است که ودیعه امامت را به پسر علی بن حسین (امام زین العابدین) بسیاری و علی بن حسین ودیعه امامت را پس از خود به پسرش محمد بن علی تحویل دهد و سلام رسول الله و مرا هم به او برساند»^۱.

در باره «ودیعه امامت» شیخ صدوق در امالی و شیخ مفید در «ارشاد» و خود کلینی در «اصول کافی» توضیح میدهند که این ودیعه شامل جفر احمر و جفر ایض و مصحف فاطمه و کتاب «الجامعه» بوده است. «... اما جفر احمر کیسه ای از پوست بود که در آن سلاح رسول خدا قرار داشت، و این شمشیر میبایست در خاندان ائمه بماند تا سرانجام بدست قائم آل محمد برسد. اما جفر ایض کیسه ای بود که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کلیه کتابهای آسمانی پیشین دیگر جای داشتند. اما مصحف فاطمه قرآن حضرت فاطمه بود که به خط علی نوشته شده بود. اما جامعه کتابی بوده است که رسول خدا املاء میکرده و علی علیه السلام به خط خود مینوشته و همه احتیاجات مردم از زمان رسول خدا تا روز قیامت از حلال و حرام در آن مضبوط بوده است». به توضیح کلینی این صحیفه ۷۰ ذراع به ذراع رسول خدا طول داشته است. جفر نیز کیسه ای شامل همه علم پیغمبران و اوصیاء و علمای بنی اسرائیل بوده است. ملا باقر مجلسی در حیات القلوب خود بطور کاملتر توضیح میدهد که کتاب «جامعه» شامل صحف ۱۲۴,۰۰۰ پیغمبر قبلی، از جمله صحیفه آدم ابوالبشر و صحایف شیث و ادریس و صحف ابراهیم و موسی و عیسی بوده است.

۱ - کافی، کتاب الحجّة، باب ما عند الله من سلاح رسول الله و متاعه

در باره ثروت علی نه تنها میان راویان سنی و شیعه، بلکه میان راویان خود جهان تشیع نیز اختلاف نظر بسیار وجود دارد. مثلاً در حالیکه آیت الله دستغیب شیرازی در کتاب معراج خود براساس روایتی از امام صادق مینویسد که «حضرت علی علیه السلام در موقع ازدواج با حضرت فاطمه فقط یک شتر و یک زره و یک شمشیر داشت که از پول فروش آن زره ازدواج نمود»، و این روایت در کشف الاسرار مورد تأیید آیت الله خمینی نیز قرار میگیرد، آیت الله بروجردی رهبر مذهبی شیعه در رساله «جواهرالولایه» خود، با استناد به حدیثی از کتاب کافی از همین امام جعفر صادق نقل میکند که حضرت علی علیه السلام در موقع نماز انگشتی خود را از انگشت بیرون آورد و به سائلی هدیه داد، که وزن حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بود و قیمت آن معادل با خراج یکساله کشور شام بود». و استاد الهیات اسلامی مدرسه فیضیه قم، احمد آذری قمی، طی یک سخنرانی که متن آن در کتاب «مالکیت در اسلام» از طرف سازمان جهاد سازندگی جمهوری اسلامی به چاپ رسیده مینویسد: «در سفینه البحار تصریح شده است که درآمد سالانه امیرالمؤمنین علیه السلام چهل هزار دینار یعنی تقریباً دو میلیون تومان به پول امروز ما بوده، و حضرت فاطمه علیهما السلام نیز از فدک سالانه صد و بیست هزار دینار، یعنی تقریباً شش میلیون تومان به پول امروز درآمد داشته است» (با توجه به اینکه این سخنرانی در سال ۱۳۵۷ ایراد شده است که نرخ دلار در آن هنگام ۷۲ ریال بوده، رقمی که تعیین شده نزدیک به یک میلیون دلار است). در کتاب تجارب السلف درآمد سالانه حضرت علی تنها از نخلستانی که در شهر ینبع داشته سالانه ۴۰,۰۰۰ دینار گزارش شده، در صورتیکه به نوشته همین کتاب این نخلستان فقط یکی از اراضی و املاک دیگر او بوده است. ابن حزم از جانب خود در «الفصل فی الملل واهواء والنحل» مینویسد که «علی بن ابیطالب نخلستانها و کشتزارهای متعددی را از مال خود به صدقه به محتاجان بخشید و البته این صدقات در برابر ثروت او اندک بود».

پس از درگذشت علی، فرزند ارشدش حسن در ۳۷ سالگی در مقام خلیفه جانشین او شد (و نه در مقام امام، زیرا که هنوز اصولاً صحبتی از امامت در میان نبود). در این مورد جماعت شیعه (شیعیان علی) با او بیعت کردند، ولی چون معاویه نیز شیعیان خود را داشت، میان آن دو توافق شد که کار خلافت را به شورای مسلمین واگذارند، و در این شورا معاویه با بازیهای سیاسی و با رشوه های مالی کلان خود برنده شد. تصور تمام هواخواهان حسن بن علی این بود که وی بدین رأی گردن نخواهد نهاد، ولی برخلاف انتظار آنان او این رأی را پذیرفت و چنانکه در تاریخ یعقوبی حکایت شده است بر منبر رفت و در خطابه ای به پیروان خود گفت: «ای مردم، همانا که خداوند شما را به اول ما هدایت کرد و تا به آخر ما حفظ کرد. من اکنون با معاویه از در سازش درآمده ام و نمیدانم شما چه خواهید گفت. شاید که این شما را آزمایشی باشد و بهره ای تسا زمسانی». همیسن تاریخ یعقوبی تصریح میکند که مردم بعد از آگاهی بر متن عهدنامه حسن و معاویه، به امام حسن حمله کردند، بطوریکه پایش در این ماجرا زخم برداشت و بخاطر آن در بستر بیماری افتاد^۱. متن این نامه امام حسن به معاویه، که در کتاب معصوم چهارم نقل شده چنین است:

«... با حوادثی که صورت گرفته، چنین تصمیم گرفته ام که از مقام خلافت چشم بپوشم و این عرصه را برای تو آزاد بگذارم. بدین جهت طی عهدنامه ای که به امضای ما خواهد رسید و تحت شروطی که در آن تعیین خواهد شد از خلافت استعفا میدهم».

بخشی از عهدنامه امضا شده ۲۲ ربیع الاول سال ۴۱ هـ. میان حسن بن علی و معاویه بن ابی سفیان حاکی است که:

«معاویه حق ندارد کسی از خویشان خود یا دیگری را به عنوان ولیعهد بر مردم تحمیل کند و به خلافت جنبه ارثی بدهد، بلکه باید این مقام را به شورای مسلمانان بگذارد تا پس از او هر کس را که شایسته بدانند به خلافت برگزینند. و متعهد است که نسبت به حسن

بن علی و حسین بن علی و دودمان رسول الله چه در پنهان و چه آشکارا قصد سوئی نداشته باشد و هیچیک از آنانرا تهدید یا تبعید نکند».

خلافت معاویه از اول ربیع الثانی سال ۴۱ آغاز شد که آن سال را عام الجماعه نامیده اند، و عنوان امیرالمؤمنین از آن تاریخ به معاویه تعلق گرفت.

پس از امضای این صلحنامه، معاویه و حسن از نخلیه به کوفه رفتند و در آنجا مراسم بیعت معاویه برگزار شد.

قیس بن سعد سردار دلاور انصار که آماده جنگ با معاویه بود، در قطعه شعری برای امام حسن نوشت: «در سرزمینی که خانه دارم، بمن گفته اند که امام برحق ما با حریف ناحق خود صلح کرده است. مرا اطمینان ده که اینان شتباه کرده اند». ولی همانوقت نامه امام حسن باو رسید که دست از ستیز بردارد و به کوفه باز گردد. در کوفه نیز وی حاضر به بیعت با معاویه نشد و گفت که سوگند خورده است با او جز از ورای نیزه ها روبرو نشود. آنجا باز امام حسن به وی گفت: ای قیس، کار ما از اینها گذشته است، برو و با معاویه بیعت کن.

تاریخ طبری و کامل ابن اثیر هر دو تأکید میکنند که از جانب معاویه پذیرفته شد که امام حسن بابت انصراف خود از خلافت مبلغ گزافی نقد (موجودی بیت المال کوفه را) بردارد و خراج دارابگرد فارس نیز تماماً از او باشد. در عین حال املاک وسیعی که برخی بهای آنها را دو میلیون درهم تعیین کرده اند بدو تعلق گرفت. ولی به گفته طبری، اهل بصره بعداً با خراج دارابگرد مخالفت کردند و گفتند که این خراج قبلاً بدانها اختصاص یافته بوده است^۱ و به گفته ابن اثیر این خود معاویه بود که در خفا مردم بصره را تحریک کرد که با رسیدن خراج به حسن بن علی مخالفت کنند^۲. به نوشته ابن هر دو، معاویه تعهد کرد که اضافه بر پرداخت این مبالغ دو کرور درهم نیز برای بسرادر کوچکترش

۱ - تاریخ طبری، حوادث سال ۴۰

۲ - کامل، ج ۳، ص ۱۶۳

حسین بن علی بفرستد و در آینده بنی هاشم را در عطایا و پیشکش‌ها بر بنی عبدشمس (خاندان اموی) برتری دهد، و تعهد کند که نام علی بن ابیطالب را به زشتی نبرد^۱. محمد حسین طباطبائی به نقل از ارشاد شیخ مفید و مناقب ابن شهر آشوب در کتاب «شیعه در اسلام» اضافه میکند که در پیمان حسن و معاویه بر این نیز توافق ششده بود که در صورت مرگ معاویه حسن بن علی جانشین وی در خلافت شود.

مورخان شیعه بعدها کوشیدند تا نشان دهند که سودجویی و بی اعتقادی قوای امام حسن چاره‌ای جز امضای چنین تعهدی برایش باقی نگذاشته بود. در کتاب قیام الحسن تألیف ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی و در کتاب صلح الحسن آمده است که «در سپاه امسام کسانی بودند که میگفتند هر کس به ما پول بدهد برایش می‌جنگیم»^۲، و در کتاب «حیة الحسن بن علی» ادعا شده است که هشت هزار تن از نیروی امام حسن در آغاز اختلاف به سوی معاویه رفتند^۳. در ارشاد شیخ مفید نیز آمده است که برخی از اطرافیان امام حسن در پنهانی با معاویه پیمان بسته بودند که او را تسلیم وی کنند^۴.

کسانی از مورخان شیعه نوشته‌اند که امام حسن پارساترین فرد زمان خود بود. بیست و پنج بار پای پیاده به حج رفت با آنکه اسبان یدک را در جلو او میبردند. سه بار نیمی از اموالش را در راه خدا داد و دو بار هرچه داشت انفاق کرد (سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۰۵). جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام فقط متذکر میشود که: پس از مرگ علی، شیعیان با امام حسن بیعت کردند، ولی وی با معاویه صلح کرد و از خلافت کنار رفت و از آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی شد و در میان امویان برقرار ماند^۵.

-
- ۱ - کامل، ج ۳، ص ۴۰۲-۴۰۷؛ مروج الذهب، ج ۵، ص ۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۶
 - ۲ - شیخ راضی کاظمی در «صلح الحسن»، بغداد ۱۳۷۲ هجری، ص ۱۲۶ و ۱۷۹
 - ۳ - تألیف باقر شریف القرشی، نجف، ۱۳۷۳ قمری، ج ۲، ص ۹۷
 - ۴ - ارشاد، چاپ نجف، ۱۳۸۲ قمری، ص ۱۱۳
 - ۵ - جرجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی»، ترجمه فارسی، ص ۹۴

ماجرای زندگی امام سوم، ابوعبدالله حسین بن علی، و مبارزه مردانه او با یزیدبن معاویه و خلافت اموی، معروفتر از آن است که نیازی به بازگویی داشته باشد، زیرا روحانیت جهان تشیع و بخصوص روضه خوانان دوران صفویه و بعد از آن تا به امروز هیچ شهری یا روستایی ایرانی را از جزئیات این ماجرا بی خبر نگذاشته اند. ولی واقعیتی که این روحانیت شیعه در باره آن خاموش مانده یا در نفی آن کوشیده است، این است که این امام (که بخلاف افسانه رایج ساخت محدثان شیعه، هیچ نسبی از راه مادری از پادشاهان ساسانی نمیبرد) مانند دیگر امامان شیعه، هیچ وابستگی یا علاقه خاصی به ایرانیان نداشت، و حتی در هنگام لزوم علیه تلاشهای استقلال طلبانه ایرانیان دوشادوش نیروهای خلافت عرب شرکت میجست. در این باره در فتوح البلدان معروف بلاذری چنین میتوان خواند:

«در زمان خلافت عثمان اعراب آهنگ فتح طبرستان کردند، و عثمان بدین منظور سعیدبن عاص حاکم کوفه را با سپاهی گران به طبرستان روانه داشت. در این پیکار، حسن و حسین فرزندان علی بن ابیطالب از جمله سرداران لشکر سعیدبن عاص بودند»^۱.

در دوران خود ما نیز، در رساله مذهبی یکی از زعمای روحانیت قم از امام بزرگ شیعه این حدیث «معتبر» نقل شده است که: «ضریس بن عبدالملک گفت: از ابا عبدالله (امام حسین) علیه السلام شنیدم که فرمود: ما از تبار قریشیم و پیروان ما عسرب و دشمنانمان عجم هستند. روشن است که هر عرب بهتر از هر عجم و هر عجم فرومایه تر از هر عرب است، و فرمود که بساید ایرانیان را به مدینه آورد و زنانشان را فروخت و مردانشان را به بندگی عرب گماشت»^۲.

ماجرای شهادت حسین در کربلا، از آغاز زمینه

۱ - فتوح البلدان، ص ۱۸۳

۲ - سفینه البحار و مدینه الاحکام والآثار، تألیف حاج شیخ عباس قمی، نقل از کتاب شیعه گری نوشته دکتر مسعود انصاری، ص ۵۴

حدیث پردازی هایی از جانب محدثان جهان شیعه قرار گرفته است که گاه در حد اعلای سخافتند، ولو آنکه در کتابهایی روایت شده باشند که فقهای شیعه آنها را معتبرترین کتب حدیث جهان تشیع دانسته اند. نمونه ای از این احادیث را در «کافی» ثقة الاسلام کلینی، و البته مجموعه بسیار مبسوطتری از آنها را در «بحارالانوار» علامه مجلسی میتوان یافت:

«امام حسین علیه السلام صحیفه ای را که توسط جبرئیل به وی داده شده بود خواند و را که آنچه بنا بود برای او روی دهد دانست و بعضی چیزهایی که منقضی نمیشد از آن باقی مساند. سپس آن حضرت به کریلا رفت و چیزهایی که باقی ماند این بود که ملائک از خداوند خواستند که به آنها اجازه دهد بسه یاری آنحضرت بروند و خداوند هم به آنها اجازه مرحمت فرمود. ولی تا فرشتگان خود را آماده کردند و از آسمان به زیر آمدند وقت گذشته و آن حضرت شربت شهادت نوشیده بود. گفتند: پروردگارا، مگر خودت به ما اجازه ندادی که فرود آئیم و حسین علیه السلام را یاری کنیم؟ خداوند به آنها وحی فرستاد که خودتان دست بدست کردید و به موقع نرسیدید، ولی حالا که اینطور شده شما را امتیاز میدهم که بروید و بر وی بگریید و بر آنچه در راه یاری نمودن او از دست داده اید نیز گریه کنید. پس فرشتگان برای تقرب به ذات الهی و تأسف از یاری حسین علیه السلام که از آنها فوت شده بود گریستند»^۱.

.....
چهارمین امام شیعه، علی بن الحسین معزوف به امام زین العابدین، یکی از طولانی ترین دورانهای امامت شیعه را داشت. در اصول کافی در باره وی آمده است که: «علی بن الحسین علیه السلام در سال ۳۸ (هجری) متولد شد و در سال ۹۵ درگذشت و عمر شریفش ۵۷ سال بود. مادرش سلامه دختر یزدگرد بن شهریار بن شیرویه بن

۱ - کافی، کتاب الحجّة، حدیث تکمیلی در نسخه صفوانی؛ ابن قولویه قمی در «کامل الزیارة و جامع الزیارات»، چاپ نجف، ۱۳۵۶ قمری، ص ۱۱۷

خسرو (پرویز) است و یزدگرد آخرین سلطان فارسی است^۱. ولی ایسن امامی که از یکسو از مردی چون علی «شهنسوار اسلام» نسب میسبرد و از سوی دیگر ظاهرا از پادشاهان جهاندار ساسانی و پدر خودش نیز در نبردی دلیرانه با دستگاه خلافتی فاسد و غاصب جان باخته بود، نه تنها هرگز لباس رزم نپوشید و دست به شمشیر نبرد، بلکه بسا همین خلافت غاصب از در سازش و تسلیم در آمد، بطوریکه آیت الله خمینی در این باره در کشف الاسرار خود مینویسد: «حضرت علی بن الحسین در صحیفه سجادیه خود^۲، در دعایی که قریب هشت صفحه این کتاب است به خلفای بنی امیه سلاطین وقت راهنمایی های فراوانی میکنند برای اینکه لشکریان آنها در جنگ پیروز شوند. آنوقت شما مخالفین میگوئید روحانیون با سلطنت مخالفند؟ در صورتیکه نه تنها مخالف نیستند، بلکه از هیچگونه همراهی برای حفظ آن دریغ ندارند و در هر موقع نیز امتحان خود را در این زمینه داده اند». و البته ایسن اظهار نظر قاطع از همان جانشین امام زمان است که بمحض آنکه ورق به نفع او برگشت، فتوای کشف الاسرار خودش را از یاد برد و بسا همان قاطعیت فتوایی دیگر داد که «قرآن دشمنی با سلاطین را وظیفه شرعی همه مسلمانان دانسته است».

از جانب دیگر شیخ المحدثین جهان تشیع، علامه ملا باقر مجلسی، در حدیث معتبری از جلد یازدهم بحار الانوار که توسط دکتر علی شریعتی در کتاب «تشیع علوی و تشیع صفسوی» نقل شده، در ارتباط با بیعت این امام با خلیفه یزیدبن معاویه آورده است که «یزید علیه اللعنه در سفر حج به مدینه رسید. مردی از قریش را مخاطب ساخت و گفت: آیا اقرار میکنی که بنده منی، اگر بخواهم ترا میفروشم و اگر بخواهم به بندگیت میگیرم؟ مرد قریشی در پاسخ گفت: بخدا قسم

۱ - اصول کافی، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۶۸

۲ - «صحیفه سجادیه» از سال ۱۲۸۷ قمری تا به امروز بیش از سی بار در تهران، تبریز، کرمان، بمبئی و لکهنوی هند بچاپ رسیده است. برخی از دعاهای آن نیز توسط W.C. Chittik در A Shiite Anthology در نیوجرسی امریکا در سال ۱۹۸۰ به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است

ای یزید، تو در قریش از نظر حسب و نسب گرامی تر از من نیستی و پدرت از پدرم چه در جاهلیت و چه در اسلام بالاتر نبوده است. در دین هم بهتر از من نیستی. در اینصورت چگونه آنچه را که از من میخواهی اقرار کنم؟ یزید گفت: اگر اقرار نکنی ترا میکشم و آن مرد گفت: کشتن من از کشتن حسین بن علی مهمتر نیست.

به فرمان یزید آن مرد کشته شد. فردای آنروز یزید لعنة الله عليه همان سنوال را از علی بن الحسین، امام سجاد (زین العابدین) علیه السلام کرد. امام گفت: مگر نه این است که اگر اقرار نکنم مرا هم مثل آن مرد دیروزی میکشی؟ جواب داد: چرا! آنگاه امام فرمود: درینصورت اقرار میکنم که غلام حلقه بگوش تسو هستم. پس اگر بخواهی مرا بفروش و اگر بخواهی در خدمت خود نگاهم دار. و یزید گفت: این برایت بهتر بود که خونت را حفظ کردی».

حدیث دیگری از همین بحارالانوار، در ارتباط با خلیفه جانشین یزید، حاکی است که:

«در خبر است از حضرت امام جعفر صادق که فرمود: حجاج بن یوسف از خلیفه عبدالملک مروان اجازه خواست که امام سجاد (زین العابدین) را به قتل رساند. عبدالملک حجاج را از این کار نهی کرد. امام سجاد که این بدانست نامه ای بسه خلیفه نوشت که: ای امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان از من علی بن الحسین به تو سلام... رسول خدا مرا از فرمان تو آگاه کرد و خدای تعالی از این بابت از تو شکرگزاری نمود و سلطنت ترا تثبیت کرد. و عبدالملک که این بخواند بار شتری را که غلام امام بر آن سوار بود و نامه را آورده بود پر از دینار کرد و آنرا به امام بازفرستاد».

در کتاب «معصوم ششم، علی بن الحسین سیدالساجدین»، از شیخ صدوق نقل شده است که: «حضرت امام زین العابدین علیه السلام در آن روزهایی که یزید شخصاً برای اقامه نماز جماعت به مسجد جامع دمشق میرفت به همراه او بدانجا میرفت و در پشت سرش نماز میخواند».